

تن از صاحب‌نظران آسیایی در آن سخنرانی کردند، مقاله‌ای تحت عنوان «آیا آسیایها می‌توانند به‌خوبی دیگران بیندیشند» ارائه کرد که متن آن در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد.

آیا آسیایها می‌توانند خوب بیندیشند؟ بی‌گمان این پرسشی حسّاس است. در عصر صداقت سیاسی که در آن زندگی می‌کنیم، تصوّر کنید اگر من به اروپا یا آفریقا بروم و این پرسش را مطرح کنم که «آیا اروپاییان یا آفریقاییها می‌توانند فکر کنند» چه غوغایی برپا خواهد شد. شما باید آسیایی باشید تا بتوانید این پرسش را که «آیا آسیایها می‌توانند فکر کنند» مطرح نمایید.

با توجه به حسّاس بودن موضوع، اجازه دهید هم علت طرح و هم محتوای سؤال را تشریح کنم. اولاً اگر شما ناچار باشید تنها یک پرسش مهم که سرنوشت آینده جهان به آن بستگی دارد مطرح کنید، همین است که آیا آسیایها قادر به فکر کردن هستند یا نه، زیرا در سال ۱۹۹۶ آسیایها ۳/۵ میلیارد از ۵ میلیارد جمعیت کره زمین را تشکیل می‌دادند (در حدود ۷۰ درصد). از دیدگاهی محافظه کارانه، سهم آسیا در جمعیت جهان در سال ۲۰۵۰، ۵/۷ میلیارد نفر از مجموع ۹/۸ میلیارد نفر خواهد بود؛ در حالی که جمعیت آمریکای شمالی و اروپا نسبتاً ثابت خواهد ماند و به ترتیب در حدود ۳۷۴ و ۷۲۱ میلیون نفر خواهد بود.

تردید نیست که طی چند قرن گذشته ساکنان اروپا و سپس آمریکای شمالی سهم بزرگتری در پیشبرد تمدن انسانی داشته‌اند. در سال ۲۰۵۰ که ساکنان اروپا و آمریکای شمالی به جای یک ششم، یک دهم جمعیت جهان را تشکیل خواهند داد، آیا درست است که ۹۰ درصد بقیه انتظار داشته باشند که این ده درصد همچنان به حمل این بار سنگین ادامه دهند؟ آیا بقیه جمعیت جهان همچنان بر شانه‌های غرب تکیه خواهند داد؟ اگر در ۵۰ سال آینده جمعیت آسیا دو برابر شود آیا آنان قادر خواهند بود سهم مناسب خود را در حمل این بار سنگین بپذیرند؟

ثانیاً طرح این پرسش درباره افراد آسیایی، به معنی محدود بودن قابلیت فکری شان نیست. بدیهی است که آسیایها الفبا را می‌آموزند، عدد ۲ را

آیا آسیایها می‌توانند خوب بیندیشند؟ با قضاوت درباره جوامع آسیایی طی چند قرن گذشته، طبعاً پاسخ این پرسش منفی است یا دست کم چندان مثبت نیست. چند قرن پس از آن که پرغال از سرزمین کوچک خود خارج شد تا مستعمره‌هایی در سراسر جهان به وجود آورد، جوامع آسیایی، آفریقایی و آمریکایی از برزیل تا آنگولا، از موزامبیک تا گوا، از مالاکا تا ماکائو در حال گیجی و رکود باقی ماندند، غافل از این که تمدن اروپایی - که تا قرن پانزدهم کم و بیش هم‌طرز با آنها پیشرفت می‌کرد - جهشی بزرگ به پیش کرده و وارد جاده ترقی و پیشرفت شده است. نمی‌توان گفت جوامعی که قرن‌ها طول کشیده تا از خواب بیدار شده‌اند خوب می‌اندیشند. برای هر آسیایی، ساده لوحی است که این حقیقت در آور تاریخی را انکار کند.

در اوایل قرن بیستم (۵۰۰ سال پس از آن که پرغال جهش بزرگ خود را آغاز کرد) چنین به نظر می‌رسید که معدودی از کشورهای آسیایی از الگوی ژاپن پیروی خواهند کرد و همانند کشورهای پیشرفته غربی خواهند شد. ولی در اثر یک تکرار در دناک تاریخ، یک بار دیگر کشورهای مزبور در سرانجام سقوط افتادند. در ماههای پایانی قرن بیستم، هنوز زود است که بگوییم این سقوط چقدر جدی است ولی با توجه به این که آسیایها بارها در تلاشهایشان در رسیدن به سطح غرب ناکام مانده‌اند، اکنون وظیفه دارند درباره هدف و چشم انداز خود در سده آینده و هزاره جدید عمیقاً بیندیشند.

یکی از هدفهای عمده این مقاله و ادار کردن آسیایها به طرح پرسشهایی درباره آینده است. پیام این مقاله ساده است: خیال نکنید که موفق شده‌اید. با توجه به گذشته، پیشرفتهای سریع اقتصادی که نصیب بسیاری از کشورهای آسیای شرقی شده، بخش سهل و آسان آن بوده است. تجدیدنظر در ابعاد اجتماعی، سیاسی و فلسفی جامعه‌هایشان بخش دشوارتر آن خواهد بود. زمان این چالش فرا رسیده است.

کشور محبوبانی نماینده سابق سنگاپور در سازمان ملل متحد، در کنفرانس بین‌المللی اندیشه که در ژوئن ۱۹۹۷ در سنگاپور برگزار شد و چند

آیا آسیایها می‌توانند خوب بیندیشند؟

نویسنده کیشور محبوبانی

نماینده سابق سنگاپور در سازمان ملل متحد و معاون دائمی وزارت خارجه سنگاپور

ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی - استاد علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)

به ۲ می‌افزایند و به حاصل جمع ۴ می‌رسند و شطرنج‌بازی می‌کنند؛ لیکن در طول تاریخ نمونه‌هایی از جامعه‌هایی وجود داشته است که افراد برجسته‌ای پدید آورده‌اند ولی به گونه جمعی بدبختی‌های فراوانی تحمل کرده‌اند. نمونه کلاسیک آن جامعه یهودی است. یهودیان از نظر فردی بیش از هر جامعه دیگری مغزهای برجسته داشته‌اند، از اینشتین تا ویتگنشتاین، از دیزرائیلی تا کیسینجر، اما دستجمعی رنج‌های بسیاری بویژه در قرن گذشته کشیده‌اند. اجازه دهید تأکید کنم که درباره عملکرد اسرائیل در عصر جدید سخن نمی‌گویم بلکه درباره دوران پس از سال ۱۳۵ میلادی صحبت می‌کنم که یهودیان ناچار شدند فلسطین را ترک کنند تا ۱۹۴۸ که کشور اسرائیل به وجود آمد. اگر چنین سر نوشتی نصیب آسیایبها می‌شد آیا قادر به خوب اندیشیدن و تضمین آینده بهتری برای خودشان بودند؟

ثالثاً ظرف زمانی این سؤال روز، هفته، ماه، سال و حتی دهه نیست. من با مقیاس زمانی قرن‌ها گفتگو می‌کنم بویژه که در حال حاضر در آستانه هزاره جدید قرار داریم. من با دلیل و برهان ثابت خواهم کرد که سیر تاریخ جهان در سده‌های بعدی بستگی به این دارد که آسیایبها چگونه بیندیشند و چگونه افکار خود را به مرحله عمل در آورند.

برگردیم به این پرسش که «آیا آسیایبها می‌توانند خوب بیندیشند؟» در قالب یک آزمون چند گزینشی، سه پاسخ ممکن به آن وجود دارد: آری، نه، شاید. پیش از آن که تصمیم بگیریم کدام را انتخاب کنیم، اجازه دهید درباره هر یک از این پاسخها توضیح بدهم.

نه، آنها نمی‌توانند خوب بیندیشند

با دلایل مربوط به پاسخ منفی آغاز می‌کنم، هر چند ممکن است پاره‌ای از منتقدان بگویند که اصولاً طرح این موضوع بی‌معنی است. اگر کسی به پیشینه هزار سال گذشته نظر بیفکند، دلایل قانع کننده‌ای می‌یابد که ثابت می‌کند آسیایبها، یعنی جوامع آسیایی قادر به خوب اندیشیدن نیستند. بدنیست به مکانی که جوامع آسیایی در هزار سال پیش داشتند نگاهی بیفکنیم. در آن هنگام

چینی‌ها و مسلمانان (یعنی تمدنهای کنفوسیوسی و اسلامی) رهبری علوم، فن آوری، پزشکی و اخترشناسی را در دست داشتند. اعراب هم سیستم اعشاری و هم عدد صفر تا ۹ را از هندیها اقتباس کرده و هم کاغذسازی را از چینی‌ها آموخته بودند. نخستین دانشگاه جهان در حدود هزار سال پیش یعنی در ۹۷۱ میلادی در قاهره تأسیس شد. در آن هنگام اروپا هنوز در آنچه «عصر تاریکی» خوانده می‌شود به سر می‌برد که با سقوط امپراتوری روم در سده پنجم آغاز شده بود. ویل دورانت در عصر ایمان می‌نویسد:

در سده ششم اروپای غربی صحنه‌ای پر هرج و مرج از فتوحات، تجزیه کشورهای و تجدید حیات بربریت بود. بخش عمده‌ای از فرهنگ کلاسیک سالم ماند زیرا بیشترین آنها در صومعه‌ها و نزد خانواده‌ها پنهان شده بود. ولی مبانی فیزیکی و روانی نظم اجتماعی آنچنان بر هم خورد که قرن‌ها لازم بود تا بازسازی شود. عشق به ادبیات، هنر دوستی، یگانگی و تداوم فرهنگ و مبادله افکار بارور، در نتیجه دگرگونیهای ناشی از جنگ، خطرات سفر، فقر اقتصادی، افزایش زبانها و گویشهای محلی، ناپدید شدن زبان لاتینی از شرق و زبان یونانی از غرب به سقوط و تباهی گرایید.

در برابر این چشم‌انداز، در آن هنگام دیوانگی محض بود که بتوان پیش‌بینی کرد که در هزاره دوم تمدنهای چینی، هندی و اسلامی دستخوش عقب‌ماندگی تاریخی شوند و در همان حال اروپا تبدیل به نخستین تمدن جهان گردد و بر سراسر کره زمین تسلط یابد. اما این دقیقاً همان چیزی بود که روی داد.

این تحوّل يك باره صورت نگرفت: تا حدود سده شانزدهم، پیشرفته‌ترین جوامع آسیایی، هر چند برتری خود را از دست داده بودند، هنوز هم طراز اروپا بودند و نشانه‌ای قطعی دال بر این که اروپا از آنها پیشی گیرد، دیده نمی‌شد. در آن هنگام ضعف نسبی اروپا نمایان‌تر از قدرتش بود. در عصری که مهمترین ملاک سنجش ثروت و منشأ قدرت زمین و عضله انسان و حیوان به‌شمار می‌رفت، اروپا نه حاصلخیزترین منطقه بود نه

○ سیر تاریخ جهان در سده‌های آینده بستگی به این دارد که آسیایی‌ها چگونه بیندیشند و چگونه افکار خود را عملی سازند.

○ هنگامی که هزار سال پیش، یعنی در ۹۷۱ میلادی، نخستین دانشگاه جهان در قاهره برپا شد، اروپا هنوز در «عصر تاریکی» به سر می برد.

پرجمعیت‌ترین قاره. اروپا هیچ‌گونه برتری مشخص در زمینه فرهنگ، ریاضیات، هندسه، دریاوردی یا فن‌آوریهای دیگر از خود نشان نمی‌داد: قاره‌ای بود دستخوش تجزیه و مرگب از آش درهم‌جوشی از پادشاهی‌های کوچک، شاهزاده‌نشین‌ها و دولت-شهرها. افزون بر آن، اروپا در اواخر سده پانزدهم درگیر نبرد خونینی با امپراتوری نیرومند عثمانی بود که چنین می‌نمود بیرحمانه راه خود را به سوی دروازه‌های وین می‌گشاید. این خطر چنان عظیم بود که شاهزادگان آلمانی که صدها کیلومتر با جبهه جنگ فاصله داشتند، عادت به فرستادن خراج به باب‌عالی در استانبول کردند.

از سوی دیگر، در سده پانزدهم چنین می‌نمود که فرهنگ‌های آسیایی در حال رشد و ترقی است. برای مثال، چین فرهنگی بسیار پیشرفته و بویا داشت. سازمان اداری یکپارچه و دارای سلسله‌مراتب آن را دیوانسالاران بسیار تحصیل کرده کنفوسیوسی اداره می‌کردند که به جامعه چینی انسجام و درخشندگی بی‌همتا می‌بخشیدند. تلاش چینی‌ها در زمینه فن‌آوری نیز بی‌همتا بود. صنعت چاپ با حروف متحرک از سده یازدهم پدیدار شده بود؛ پول کاغذی به منظور گسترش بازرگانی و رشد بازارها در گردش گذاشته شده بود؛ صنعت فولادسازی غول‌آسای چین همراه با اختراع باروت، قدرت نظامی زیادی به آن کشور بخشیده بود.

با وجود این، در نهایت شگفتی، این اروپا بود که پیش‌افتاد. دگرگونی اعجاز‌آمیزی در مغز اروپاییان صورت گرفت و این دگرگونی در امواج بی‌دری پیشرفت و ترقی، از رنسانس تا عصر روشنگری و از انقلاب علمی تا انقلاب صنعتی ادامه یافت. در حالی که جوامع آسیایی به عقب‌ماندگی و تحجر فکری تنزل می‌یافتند، جوامع اروپایی با نظم اقتصادی جدید، بویایی نظامی-تکنیکی، کثرت‌گرایی سیاسی در سراسر قاره (نه در درون کشورهای خاص) و آغاز آزاداندیشی بطور ناموزون بویژه در ایتالیا، انگلستان و هلند، پیش‌افتادند و آنچه را در آن زمان «معجزه اروپایی» نامیده می‌شد ایجاد کردند، یعنی تمدن عالی‌تری که بر رویدادهای بعدی اثر گذاشت. به این علت که

عصر ترکیب‌کننده انتقاد در هیچ‌یک از جوامع آسیایی وجود نداشت، جوامع مزبور همچنان بی‌حرکت ماندند در حالی که اروپا به سوی جلوی صحنه جهانی پیش می‌رفت. تأسیس مستعمرات که در سده شانزدهم آغاز شد و انقلاب صنعتی در قرن نوزدهم، موقعیت مسلط اروپا را افزایش داد و تقویت کرد.

در نظر من که اهل سنگاپور هستم، کشوری که جمعیتی بالغ بر سه میلیون نفر دارد، بسیار مایه شگفتی است که کشور کوچکی مانند پرتغال که در آن زمان جمعیتی در همین حدود داشته چگونه توانسته سرزمینهایی مانند گوا، ماکائو و مالاکا را از چنگ تمدن‌هایی گسترده‌تر و قدیمی‌تر خارج کند. این کاری برجسته و شگفت‌آور بود. اما شگفت‌انگیزتر این است که این کار در حدود سال ۱۵۰۰ میلادی صورت گرفته است. به دنبال استعمارگران پرتغالی، اسپانیایی‌ها و سپس هلندیها، فرانسویها و انگلیسیها آمدند. در این مدت که سه قرن یا کمی بیشتر به طول انجامید، جوامع آسیایی همچنان بی‌حرکت ماندند و اجازه دادند زیر سلطه استعماری کشورهای بسیار کوچکتر قرار گیرند. دردناک‌ترین حادثه‌ای که برای آسیای شرقی بود، نه استعمار فیزیکی بلکه استعمار فکری بود. بسیاری از آسیاییها (از جمله نیاکان هندی‌من) بر این باور شدند که از اروپاییان پست‌ترند، تنها این احساس می‌تواند توجیه کند که چگونه چند هزار انگلیسی توانستند چند صد میلیون هندی را در آسیای جنوبی تحت انقیاد خود در آورند. این استعمار فکری هنوز در آسیا کاملاً ریشه‌کن نشده است و بسیاری از جوامع آسیایی تلاش می‌کنند خود را از بند آن رها سازند.

حقیقتاً شگفت‌آور است که حتی امروز که در آستانه قرن بیست و یکم هستیم و پانصد سال از نخستین روز ورود پرتغالیها به آسیا می‌گذرد، تنها يك کشور آسیایی توانسته است به گونه جامع به سطح پیشرفت کنونی در اروپا و آمریکای شمالی دست یابد. ژاپن نخستین ملت آسیایی بود که فکرش با اصلاحات می‌چی در سالهای دهه ۱۸۶۰ بیدار شد. ژاپن نخستین کشور آسیایی بود که در سال ۱۹۰۲ هنگامی که پیمان اتحاد با انگلستان را امضا کرد، بعنوان کشوری پیشرفته و هم‌تراز غرب

شناخته شد.

اگر آسیایبها می‌توانند خوب بیندیشند، پس چرا امروز تنها يك جامعه آسیایی توانسته است به غرب برسد و عقب‌ماندگی خود را جبران کند؟ اظهار نظر درباره پاسخ منفی را به شما واگذار می‌کنم. کسانی که در برابر پرسش «آیا آسیایبها می‌توانند خوب بیندیشند» علامت نفی می‌گذارند، مختارند چنین کاری نکنند.

آری، آنها می‌توانند

اکنون اجازه دهید بحث خود را به اینجا بکشانیم که چرا پاسخ می‌تواند آری باشد.

نخستین و آشکارترین دلیل، پیشرفت اقتصادی باورنکردنی جوامع آسیای شرقی در چند دهه گذشته است. موفقیت ژاپن هر چند در دیگر کشورهای آسیایی عیناً تقلید نشد ولی موجهای کوچکی به وجود آورد که اکنون گذشته از مسائل جدی، توان آن را دارد که تبدیل به جزر و مدهای بزرگ شود. موفقیت اقتصادی ژاپن ابتدا با سر بلند کردن «چهار ببر» (کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ و سنگاپور) دنبال شد. موفقیت این چهار ببر، دیگر کشورهای آسیای جنوب شرقی، بویژه اندونزی، مالزی و تایلند را متقاعد کرد که قادر به انجام دادن همین کارها هستند. اخیراً چین نیز که قدرت پیشی گرفتن از ایالات متحده آمریکا را یافته و در سال ۲۰۲۰ مبدل به بزرگترین اقتصاد جهان خواهد شد، این راه را در پیش گرفته است. آنچه مایه شگفتی است، سرعت رشد و پیشرفت اقتصادی آسیایبهاست. برای انگلستان ۵۸ سال (از ۱۷۸۰)، برای آمریکا ۴۷ سال (از ۱۸۳۹)، و برای ژاپن ۳۳ سال (از دهه ۱۸۸۰) طول کشید تا توانستند بازده اقتصادی خود را دو برابر کنند، در حالی که اندونزی در ظرف ۱۷ سال، کره جنوبی در ظرف ۱۱ سال و چین در ظرف ۱۰ سال همین کار را کردند. بطور کلی، معجزه اقتصادی آسیای شرقی با سرعت و تلاطم بیشتری از هر گروه اقتصادی در جهان در فاصله سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ صورت گرفت. میانگین رشد در آمد واقعی هر نفر در سال ۵/۵ درصد بود که از هر اقتصادی در آمریکای لاتین، آفریقای جنوب صحرا و حتی جامعه

اقتصادی اروپا که در این دوره ۲/۵ درصد بود فزونی داشت.

در چنین آزمایش مهمی هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که با کمک بخت و اقبال نمره خوب گرفته است. لازمه این موفقیت ذکاوت و سخت‌کوشی است. و نیز کسی نمی‌تواند با مقیاسی که در آسیا دیده شده است، صرفاً با کمک بخت و اقبال به يك اقتصاد شکوفا دست یابد. این کار نتیجه هوش و ذکاوت و سخت‌کوشی است و باید در اینجا تأکید کنیم که سرعت و گستره انفجار اقتصادی که در آسیا مشاهده شد، در تاریخ بشریت بی‌سابقه بوده است. جوزف استیگلیتز بزرگترین اقتصاددان بانک جهانی این واقعیت را در مقاله‌ای در روزنامه وال استریت جورنال بدین سان شرح داده است:

معجزه اقتصادی آسیای شرقی واقعی بود. تحول اقتصادی کشورهای شرق آسیا یکی از برجسته‌ترین موفقیت‌ها در تاریخ به‌شمار می‌رفت. جریان سریعی که در افزایش تولید ناخالص ملی به وجود آورد، در بالا بردن سطح زندگی صدها میلیون نفر آسیایی اثر بخشید، از جمله انتظار طول عمر بیشتر، بهداشت، آموزش بهتر و نجات میلیون‌ها نفر از چنگال فقر که اکنون با امید بیشتر به زندگی ادامه می‌دهند. این موفقیت‌ها واقعی است و بسیار پایدارتر از آشفستگی کنونی خواهد بود.

در نتیجه مطالعات فراوانی که در دانشگاههای معتبر غربی و شرقی درباره پیشرفت اقتصادی کشورهای شرق آسیا صورت گرفته، اعتماد به نفس مردم آسیای شرقی تقویت شده است. امروزه بسیاری از دانشجویان برجسته دانشگاههای آمریکا، تبار آسیایی دارند. برتری علمی یکی از پیش‌شرطهای اصلی اعتماد به نفس فرهنگی است. بسیاری از آسیایبها خوشحالند که دیدگان خود را به روی این واقعیت می‌کشایند که مغزهایشان پست‌تر از دیگران نیست. اغلب غربیان این تحول فکری را درک نمی‌کنند، زیرا هیچ‌گاه عقده حقارتی را که آسیایبها تا سالهای اخیر داشتند، احساس نکرده‌اند.

دومین علتی که می‌تواند پاسخ مثبت به پرسش ما را سبب شود این است که يك چرخش بزرگ و

○ شگفت آور است که در آستانه سده بیست و یکم و پانصد سال پس از ورود پرتغالیها به آسیا، تنها يك کشور آسیایی توانسته است به سطح پیشرفت کنونی در اروپا و آمریکای شمالی دست یابد.

○ سرعت رشد و پیشرفت اقتصادی آسیایی‌ها مایه شگفتی است. در انگلستان ۵۸ سال (از ۱۸۷۰) و در آمریکا ۴۷ سال (از ۱۸۳۹) طول کشید تا بازده اقتصادی دو برابر شود؛ اندونزی در ۱۷ سال، کره جنوبی در ۱۱ سال، و چین در ۱۰ سال به چنین پیشرفتی دست یافتند.

حیاتی در ذهن بسیاری از آسیاییها صورت گرفته است. آسیاییها در طول سده‌های متمادی معتقد بودند که تنها راه پیشرفت، همچشمی با غرب است. این طرز تفکر را یو کیشی فوکوزاوا، یکی از اصلاحگران اصلی در دوران میجی با اظهار این مطلب در اواخر قرن نوزدهم خلاصه کرد که راه ترقی ژاپن تقلید صرف و آموختن از غرب است. دیگر اصلاح طلبان از سون‌یات-سن گرفته تا جواهر لعل نهرو و همین طرز تفکر را داشتند. چرخش فکری امروز آسیاییها این است که دیگر اعتقاد ندارند راه ترقی و پیشرفت تقلید صرف از غرب است و بر این باورند که خود قادر به حل مسائل و دشواریهایشان می‌باشند.

این چرخش در فکر آسیاییها به تدریج و بطور نامحسوس صورت گرفته است. تا چند سال پیش، جوامع غربی همانند برج دیده‌بانی برفراز تپه‌ای تلقی می‌شدند: الگوهای زنده موفق‌ترین جوامع بشری-مرفه و خوشبخت از نظر اقتصادی، باثبات از نظر سیاسی، عادلانه و هماهنگ از نظر اجتماعی، پاک و منزه از نظر اخلاقی و روی هم رفته تأمین کننده محیط‌هایی که بهترین شرایط را برای رشد و ترقی شهروندان و کامیابی افراد به وجود می‌آورند. جوامع مزبور بی نقص و کامل نبودند، اما در هر مفهومی آشکارا برتر از هر جامعه‌ای در خارج از قاره اروپا بودند. تا این اواخر، در نظر هر آسیایی روشنفکر، دیوانگی محض و در واقع تصور نشدنی بود که پیشنهاد کند «شاید این راهی نباشد که می‌خواهیم دنبال کنیم». امروزه بسیاری از آسیاییها، اگر علنی نباشد بطور خصوصی این نظر را ابراز می‌کنند.

لیکن روی هم رفته تردیدی نیست که جوامع غربی هنوز موفق‌تر از هم‌تایان خود در آسیا هستند و هنوز در زمینه‌هایی برتری دارند و هیچ جامعه دیگری به سطح آنها نمی‌رسد: در دانشگاه‌هایشان، در مغزهای متفکر و در فن آوری. در قلمرو فرهنگی، هنوز هیچ ارکستر آسیایی قادر نیست همپایه موسیقیدانان معتبر غربی بشود، هر چند جهان موسیقی در غرب با حضور بسیاری از نوازندگان آسیایی غنی شده است. اما آسیاییها از گستره و ژرفای مسائل اقتصادی و اجتماعی که گریبانگیر بسیاری از جوامع غربی شده است تکان

خورده‌اند. در آمریکای شمالی، جوامع با متلاشی شدن نسبی خانواده به‌عنوان نهاد اجتماعی، مواد مخدر و مسائل وابسته به آن از جمله جرم و جنایت و باقی ماندن محله‌های فقیرنشین، و پیدایش این فکر که دستخوش انحطاط اخلاقی شده‌اند، به زحمت افتاده‌اند. آمارهایی که دولت ایالات متحده آمریکا در سالهای ۱۹۹۰-۱۹۶۰ منتشر کرده است این موارد را نشان می‌دهد. در این دوران سی ساله، نرخ جنایت‌های وحشیانه چهار برابر شده، تعداد خانواده‌هایی که زن و شوهر از هم جدا شده‌اند تقریباً سه برابر و شمار زندانیان در زندانهای ایالتی و فدرال نیز سه برابر شده است. همچنین، آسیاییها معتاد شدن اروپاییان به شبکه‌های تأمین اجتماعی که آشکارا جوامعشان را تسخیر کرده و احساس افسردگی از دنبال کردن رشد اقتصادی در درازمدت را ایجاد نموده، خوش ندارند. در دهه‌های پیشین، هنگامی که آسیاییها از آمریکای شمالی و اروپای غربی دیدن می‌کردند، سطح عالی و کیفیت بهتر زندگی در کشورهای مزبور موجب حسادتشان می‌شد. امروزه هر چند سطح عالی زندگی در غرب همچنان باقی است، آسیاییها دیگر جوامع مزبور را الگو تلقی نمی‌کنند. آنان رفته‌رفته به این باور رسیده‌اند که خود می‌توانند چیز دیگری به وجود آورند.

شاید يك استعاره ساده بتواند به ما بگوید که اگر غربیان می‌توانستند به درون مغز آسیاییها رسوخ کنند، چه چیزی مشاهده می‌کردند. تا این اواخر بسیاری از غربیان در این تصور عمومی شریک بودند که راه پیشرفت همه جوامع بشری به فلاتی منتهی می‌شود که جوامع غربی در آن سکنی گزیده‌اند. بنابراین همه جوامع روی زمین با تفاوت‌های جزئی، سرانجام به این نتیجه خواهند رسید که باید به جوامعی لیبرال و دموکراتیک تبدیل شوند و به تدریج که از پله‌های نردبان رشد اقتصادی-اجتماعی بالا می‌روند به آزادیهای فردی احترام بگذارند. امروزه آسیاییها می‌توانند فلات خوشبختی را که جوامع غربی روی آن قرار گرفته‌اند مشاهده کنند ولی در عین حال فراسوی این فلات، قله‌های جایگزینی را می‌بینند که می‌توانند جوامعشان را روی آنها بنا کنند؛ به جای دیدن فلات بعنوان مقصد نهایی، اکنون میل به دور

آن هستیم، مرحله آغازین کشف دوباره میراث فرهنگی است. غروری که آسیایبها از فرهنگ خود احساس می کنند، کاملاً آشکار و ملموس است.

بطور خلاصه، آسیایبهایی که مایلند به پرسش ما با شتاب پاسخ دهند، بیش از يك توجه کافی برای کار خود دارند. اما می خواهیم به آنان نصیحت کنیم که پیش از قضاوت نهایی، اندکی درباره پاسخ «شاید» بیندیشند.

پاسخ «شاید»

با وجود درد ورنجی که بحران مالی اواخر ۱۹۹۷ ایجاد کرد، اغلب کشورهای آسیایی خوشبینی خود را به آینده ادامه دادند. این خوشبینی نشانه سلامت است لیکن آسیایبها باید درس کوچکی از تاریخ بیاموزند و آن تجربه اروپاییان درست در یکصد سال پیش است که اروپا غرق در خوشبینی بود. زیگنیو برژینسکی در کتابش تحت عنوان «خارج از کنترل» توضیح می دهد که در آن هنگام اوضاع جهان چگونه بوده است:

قرن بیستم با امید متولد شد. آغاز آن ظاهری نسبتاً بی خطر داشت. قدرتهای عمده جهان از يك دوره نسبتاً طولانی صلح برخوردار شده بودند و وضع روحی حاکم بر پایتختهای بزرگ عموماً حاکی از خوشبینی بود. ساختار قدرت جهانی پایدار به نظر می رسید. امپراتوریهای موجود هر چه بیشتتر روشن بین و استوار می نمودند.

به رغم این خوشبینی و امید، قرن بیستم به گفته برژینسکی:

مبدل به خونین ترین و نفرت انگیز ترین قرنهای شد. قرن سیاستهای موهوم و کشتارهای وحشتناک. سنگدلی به گونه ای بیسابقه متداول شد، کشتار دستجمعی بر اساس تولید کلان سازمان یافت. تضاد میان توان علمی بالقوه خیر و شر سیاسی عملاً لگام گسیخته، تکان دهنده بود. قبلاً هرگز در طول تاریخ، کشتار در سراسر جهان به این گونه شایع نشده بود. قبلاً هرگز

زدن آن دارند (زیرا نمی خواهند گرفتار پاره ای از ناخوشیهای اجتماعی و فرهنگی که گریبانگیر جوامع غربی گردیده است بشوند) و در جستجوی قله های جایگزینی در فراسوی آن هستند. این گونه افق فکری تا این اواخر هیچ گاه در آسیا وجود نداشته است و نشان می دهد که آسیایبها اعتماد به نفسی تازه یافته اند.

سومین دلیلی که بر پایه آن می توانیم به پرسش مطرح شده پاسخ مثبت بدهیم این است که عصر حاضر تنها دورانی نیست که فکر آسیایبها شروع به جنبدن کرده است. رفته رفته که تعداد بیشتری از آسیایبها خود را از سطح فقر بالا می کشند، از آزادی اقتصادی برای اندیشیدن، تعمق و کشف دوباره میراث فرهنگی خود بهره مند می شوند. روز به روز هوشیاری به این که جوامعشان همانند جوامع غربی میراثی فرهنگی و فلسفی غنی دارد که خواهند توانست آن را احیا کنند و برای تکمیل جوامع مدرن و پیشرفته خود به کار گیرند، بیشتر می شود. پرمایگی و ژرفای تمدنهای هندی و چینی و اسلامی مورد تصدیق دانشمندان غرب قرار گرفته است. در واقع، طی چند قرن اخیر، پژوهشها و کوششهای دانشمندان غرب بوده که ثمره تمدنهای آسیایی حفظ شده است، به همان گونه که مسلمانان در تاریکترین ایام اروپا، تمدنهای یونانی و رومی را حفظ کردند و به دیگران منتقل ساختند.

برای مثال، در حالی که تمدنهای آسیایی در شرف زوال و نابودی بود، موزه ها و دانشگاههای غربی بهترین هنرها و فرهنگهایی را که آسیا پدید آورده بود حفظ کردند و حتی پرورش دادند. هر اندازه آسیایبها در میراث فرهنگی خود بیشتر کاوش کنند، در خواهند یافت که افکارشان بارورتر می شود. برای نخستین بار در طول قرنهای متمادی، نوزایی آسیایی در شرف وقوع است. امروزه بازدیدکنندگان از شهرهای آسیایی - از تهران تا کلکته، از بمبئی تا شانگهای، از سنگاپور تا هنگ کنگ - هم شاهد اعتماد به نفسی تازه هستند و هم دلبستگی به زبان سنتی و فرهنگ ملی. به تدریج که وضع اقتصادی اهالی شهرهای یاد شده بهبود می یابد و صاحب در آمد مناسب تری می شوند، فرصت بیشتری برای احیای هنرهای سنتی خود مانند رقص و تئاتر پیدا می کنند. آنچه امروز شاهد

○ برتری علمی یکی از پیش شرطهای اصلی اعتماد به نفس فرهنگی است؛ امروزه بسیاری از دانشگاهیان برجسته در دانشگاههای آمریکا، تبار آسیایی دارند.

این همه انسان جان نباخته بودند. قبلاً هرگز نابودی انسانها با این همه تلاش مداوم برای نیل به هدفهای نامعقول، با غرور و نخوت به مرحله اجرا در نیامده بود.

یکی از پرسشهایی که امروزه يك آسیایی باید از خود بکند، بسیار ساده است: آیا هیچ جامعه آسیایی جز ژاپن (که به عضویت باشگاه غرب پذیرفته شده) کاملاً اطمینان دارد که خواهد توانست همانند جوامع آمریکای شمالی و اروپای غربی بطور جامع موفق شود؟ اگر پاسخ این پرسش، «نه» یا «تاحدودی» است، آنگاه موضع پاسخ «شاید» قوی تر می شود.

هنوز چالشهای بزرگی وجود دارد که جوامع آسیایی پیش از آن که به سطح جوامع غربی برسند باید در آنها توفیق یابند. نخستین چالش در پیشرفت هر جامعه ای اقتصاد است. تا اواسط ۱۹۹۷ بیشتر کشورهای آسیای شرقی بر این باور بودند که بر قواعد اساسی اقتصاد مدرن تسلط یافته اند. آنها اقتصاد خود را آزاد اعلام کردند، سرمایه گذارهای خارجی را تشویق نمودند و سیاستهای مالیاتی صرفه جویانه به اجرا در آوردند. سطح بالای نقدینه های داخلی سپر اقتصادی نیرومندی در اختیارشان گذاشت. پس از آن که به مدت يك دهه از نرخ رشد اقتصادی ثابت هفت درصد یا بیشتر برخوردار شدند، برای کشورهایمانند کره جنوبی، تایلند، اندونزی و مالزی طبیعی بود که گمان کنند اکسیر جادویی پیشرفت اقتصادی را کشف کرده اند.

حوادثی که به دنبال کاهش نرخ «بات» [پول محلی تایلند] در دوم ژوئیه ۱۹۹۷ روی داد، ثابت کرد که در اشتباه بوده اند. جالب توجه ترین موضوع در این بحران اقتصادی این بود که هیچ اقتصاددانی ژرفایا گستره آن را پیش بینی نکرده بود و اقتصاددانان و تحلیل گران درباره علت های اصلی آن اختلاف نظر داشتند. نظر به اینکه بحران هنوز ادامه دارد، زود است که درباره علت های اصلی آن قضاوت قطعی کرد، اما چند پیشنهاد ارزش مطرح شدن دارد.

اولاً در جبهه اقتصادی اشتباهات زیادی صورت گرفته است. برای مثال، در تایلند تصمیم به حفظ

نرخ تبدیل «بات» با دلار، به رغم تفاوت کلی در نرخ بهره، به بازرگانان تایلندی اجازه داد که دلار آمریکایی ارزان وام بگیرند و از فروش «بات» سود کلانی ببرند. همچنین، این تصمیم تایلند به سرمایه گذاری بیش از اندازه در بخش املاک و مستغلات بازارهای سهام منجر شد. لیکن حکومت ائتلافی نسبتاً ضعیفی که در آن هنگام در تایلند بر سر کار بود از تجویز داروی تلخی که برای درمان این وضع ضرورت داشت ناتوان بود زیرا بخشی از آن را حامیان مالی حکومت در دست داشتند. از نظر داخلی، آمیزه ای از عوامل اقتصادی و سیاسی بحران مالی را تسریع کرد و ادامه داد.

همچنین، يك عامل جدید و مهم در میان بود که وضع را پیچیده تر می ساخت: نیروی جهانی شدن اقتصاد. درس مهمی که مدیران اقتصادی همه کشورهای آسیای شرقی از بحران ۹۸-۱۹۹۷ آموختند، این بود که نه تنها به بازیگران داخلی بلکه به بازارهای بین المللی و بازیگران اصلی آن باید حساب پس بدهند. کشورهای آسیای شرقی نباید غافلگیر می شدند. این نتیجه منطقی آزادسازی و ادغام کشورهایشان در اقتصاد جهانی بود. ادغام هم برای آنها سودبخش بود (به صورت بالا رفتن سطح زندگی) و هم هزینه هایی در برداشت (مانند از دست دادن آزادی عمل در اداره امور اقتصادی). اما بی میلی آشکاری در پذیرش از دست رفتن آزادی عمل نشان داده می شد. این بی میلی را می شد در حالت انکاری که در پاسخ اولیه کشورهای مزبور به بحران وجود داشت مشاهده کرد. انکار بحران، فاصله ای روانی را که میان مغزهای آسیایی و غربی در رویارویی با واقعیتها وجود دارد، آشکارا نشان می داد.

جالب توجه است که دو اقتصاد آسیای شرقی (که پس از انکار و زور آزمایی اولیه) داروی تلخی را که صندوق بین المللی پول تجویز کرده بود بلعیدند، جوامعی بودند که سریعتر از دیگران سطح زندگی طبقه متوسط خود را بالا برده و خودشان را در مجموعه اقتصاد مدرن و به هم پیوسته جهانی گنجانده بودند. کره جنوبی و تایلند گرچه در زمان نوشتن این سطور با چالشهای اقتصادی جدی روبرو هستند، آشکارا نشان داده اند که اکنون نخبگان شان به خوبی به شبکه مالی جدید متصل

○ آسیایی ها در طول سده های متمادی معتقد بودند که تنها راه پیشرفت، سرمشق گرفتن از غرب و همچشمی با آن است؛ اما امروز در پرتویك چرخش ذهنی بزرگ و حیاتی، خود را قادر به حل مسائل و مشکلاتشان می بینند.

شده‌اند. تارین نیمان همیند اوزیر دارایی جدید تایلند به راحتی به پایتختهای مالی جهان سفر و با صاحبان سرمایه گفت و گو می کند. طرز رفتار او حاکی از این است که مغزهای جهانی شده آسیایی دارند سر بلند می کنند.

بحران مالی ۱۹۹۷-۹۸ همچنین عقل و تدبیر چینی‌ها را در ترجمه کردن واژه «بحران» به آمیزه‌ای از دو ویژگی چینی «خطر» و «فرصت» نشان داد. کشورهای شرق آسیا تاکنون لحظه‌های خطرناک بسیاری را تجربه کرده‌اند. اما اگر از بحران مالی ۱۹۹۷-۹۸ با اقتصادی از نو سازمان یافته و جان تازه گرفته و نظام اداری کارا بیرون آیند، ممکن است در میان نخستین کشورهای جهان باشند که نظامی نیرومند به وجود آورده‌اند و با چالشهای حال و آینده ناشی از جهانی شدن اقتصاد روبرو می شوند. و این به نوبه خود در جبهه اقتصادی این نظریه را تأیید می کند که احتمال دارد پاسخ به پرسش «آیا آسیاییها می توانند خوب بیندیشند»، «شاید» باشد.

ثانیاً در جبهه سیاسی، بسیاری از جوامع آسیایی، از جمله کشورهای آسیای شرقی، پیش از آن که به سطح ثبات و انسجام غرب برسند، راه درازی در پیش دارند. در حال حاضر در اغلب کشورهای غربی خطر کودتا یا جنگ داخلی بسیار ناچیز است (به استثنای ایرلند شمالی). جوامع غربی انواع گوناگون الگوهای دموکراسی لیبرال را برگزیده‌اند، هر چند نظام ریاستی آمریکا و فرانسه با نظام پارلمانی انگلستان، کانادا، ایتالیا و اسپانیا متفاوت است. این نظامهای سیاسی کامل نیستند و هنوز نقایص زیادی دارند که مانع از پیشرفت و رشد اجتماعی می شود، از گروههای فشاری که در خدمت منافع بخصوص هستند تا سیاستهای کوتاه بینانه. اگر بگوییم توسعه سیاسی در بیشتر کشورهای غربی دچار کم خونی شده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم، اما این کم خونی در سطحی خطرناک نیست. بیشتر شهروندان آن در امنیت و مصون از ترس سرکوبی به سر می برند و از چارچوب سیاسی خود رضایت دارند. چند جامعه آسیایی می توانند ادعا کنند که در این وضع رفاهی هستند؟ پاسخ این است که تعدادی اندک. و اگر روشن باشد که جوامع آسیایی در آینده‌ای نزدیک از

این وضع بهره‌مند نخواهند شد، در آن صورت باز هم مناسبترین پاسخ به پرسش ما «شاید» خواهد بود.

ثالثاً در قلمرو امنیت، یکی از امتیازات مهم جوامع غربی بر بقیه جهان این است که جنگ میان آنها مبدل به امری متعلق به گذشته شده است. علت، پیچیده است و شامل آگاهی به لزوم نزدیکی قومی میان کشورهای غربی است که احساس می کنند تعدادشان کمتر از بقیه جمعیت جهان است و نیز وجود این احساس که همه به تمدنی واحد تعلق دارند. شاید هم باز تاب این واقعیت باشد که در گذشته جنگهایی بسیار و بیهوده با هم کرده‌اند.

در حال این نکته جالب توجه است. وقتی تعداد جنگهای انگلیسیها، فرانسویها و آلمانیها با هم (از جمله دو جنگ بزرگ جهانی در قرن بیستم) را شمارش می کنیم، به این نتیجه می رسیم که امروزه احتمال جنگ میان انگلستان، فرانسه و آلمان تقریباً صفر است. این دستاوردی است بسیار متمدنانه و نشانه‌ی يك گام بزرگ به پیش در تاریخ تمدن انسان. چه وقت هند و پاکستان یا کره شمالی و کره جنوبی به این مرحله خواهند رسید و دست از جنگ و ستیز بر خواهند داشت؟ اگر پاسخ «در آینده نزدیک» نباشد، آیا عاقلانه است که بگوییم شاید هنوز مغزهای آسیایی (یا مغزهای جوامع آسیایی) به سطح غرب نرسیده‌اند؟

رابعاً آسیاییها در قلمرو اجتماعی با چالشهای جدی روبرو هستند. درست است که انقلاب صنعتی باعث جابه‌جایی‌های اجتماعی و ریشه کن شدن آثار فئودالی در فرهنگ اروپایی شده است (آزادی اقتصادی و سپس آزادی اجتماعی)، اما معلوم نیست که چنین انقلابهای اقتصادی در آسیا به همین گونه آثار اجتماعی بینجامد. متأسفانه هنوز بسیاری از آثار فئودالی بویژه طایفه‌گرایی و قوم و خویش بازی در جوامع آسیایی مشاهده می شود که مانع از این است که شهروندان قابلیت‌های خود را نه بر اساس خاستگاه یا ارتباطها یا زمینه‌های قومی بروز دهند و قادر به ترقی باشند.

خامساً، شاید اساسی ترین پرسشی که باقی می ماند این است که آیا مغزهای آسیایی خواهند توانست آینده‌ای از سنت‌هایی را که باعث نیرومندی ارزشهای آسیایی است (مثلاً وابستگی به

○ پس از گذشت

سده‌ها، نوزایی آسیایی در شرف وقوع است. اکنون بازدیدکنندگان از شهرهای آسیایی - از تهران تا کلکته، از بمبئی تا شانگهای، از سنگاپور تا هنگ کنگ - هم با اعتماد به نفسی تازه روبرو می شوند و هم با دل‌بستگی به زبان سنتی و فرهنگ ملی.

○ کشورهای آسیایی
برای ناکامی هایشان در
زمینه توسعه تنها باید خود
را سرزنش کنند. سرزنش
کردن استعمار، استثمار و
امپریالیسم نوبه‌انه‌ای است
برای گریز از آزمودن
خویشتن.

خانواده به‌عنوان یک نهاد، احترام به منافع اجتماعی، صرفه‌جویی، رعایت موازین اخلاقی، تمکین به قدرت حاکم) حفظ کنند و در عین حال قدرت ارزشهای غربی (اهمیت دادن به دستاوردهای فردی، آزادیهای سیاسی و اقتصادی، احترام به حکومت قانون و نهادهای ملی) را جذب نمایند؟ این چالشی بسیار پیچیده خواهد بود.

یکی از نخستین واکنشهای (شاید اجتناب‌ناپذیر) پاره‌ای از تحلیل‌گران غربی در برابر بحران مالی ۱۹۹۷-۹۸ این اظهار عقیده بود که این امر اصولاً ناشی از نقص ارزشهای آسیایی است. آنان می‌گفتند «بحث درباره ارزشهای آسیایی در تارهای حساس مغز و روح غربیان اثر بخشیده است». در حین این بحث آشکار شد که در اصلی آنان آرزوی به‌خاک سپردن ارزشهای آسیایی است. آزمایش واقعی کارآیی و اعتبار ارزشها، نه در تئوری بلکه در عمل خواهد بود. کسانی که می‌کوشند رابطه‌ی علی‌مستقیم میان وابستگی به ارزشهای آسیایی و فاجعه‌ی مالی ایجاد کنند، بخاطر واکنشهای گوناگون کشورهای شرق آسیا در برابر بحران، باید یک مسئله تجربی بسیار سخت را حل کنند. کره جنوبی و تایلند دو کشور از سه کشوری که عمیقاً تحت تأثیر بحران قرار گرفتند (یعنی کشورهای آسیایی که ناچار شدند برای اخذ کمک به صندوق بین‌المللی پول مراجعه کنند) بالاترین نمره‌ها را برای حرکت به سوی دموکراسی از غربیها گرفتند. سه اقتصاد آزاد که کمتر از دیگران تحت تأثیر بحران مالی قرار گرفتند عبارت بودند از تایوان، هنگ کنگ و سنگاپور که نظامهای سیاسی کاملاً متفاوتی داشتند. خلاصه این که هیچ ارتباط روشنی میان نظام سیاسی و آسیب‌پذیری اقتصادی وجود ندارد.

تنها نکته‌ای که تاکنون روشن شده است، مربوط به خوب حکومت کردن و انعطاف‌پذیری در دوران بحران مالی است. خوب حکومت کردن به هیچ نظام سیاسی یا ایدئولوژی مشخصی مربوط نیست، بلکه مربوط به رضایت مردم و توانایی حکومت به پیشرفت دادن نظام اقتصادی، اجتماعی و اداری است به گونه‌ای که آنقدر انعطاف‌پذیر باشد که بتواند چالشی را که گام نهادن در دوران اقتصادی جدید پیش می‌آورد، از سر بگذراند.

چین، نمونه زنده‌ای از این انعطاف‌پذیری را به نمایش می‌گذارد. رهبران چین از نظر تئوری چشم به یک نظام سیاسی کامل ندوخته‌اند. آنان همواره در پی یافتن راه‌حلهای عملی برای پیشبرد جامعه خود هستند. مردم چین از این عمل‌گرایی پشتیبانی می‌کنند زیرا آنان نیز این احساس را دارند که زمان چیره شدن بر عقب‌ماندگی چین فرارسیده است. چینی‌ها بنابر سنت، همیشه در جستجوی حکومت خوب و نه محدودترین حکومت بوده‌اند. هر وقت حکومت خوب داشته‌اند، آن را تشخیص داده‌اند. این واقعیت که ژاپن - که در نظر غربیان لیبرال‌ترین و دموکراتیک‌ترین کشور آسیای شرقی است - دشواریهای بزرگی در اقتباس محیط اقتصادی جدید داشته، نشان می‌دهد که ایجاد فضای باز سیاسی کلید راه دیگری نیست که در جستجوی آن هستیم.

برای مغزهای غربی حیاتی است که درک کنند تلاشهای آسیاییها در کشف ارزشهای آسیایی، تنها برای یافتن ارزشهای سیاسی نیست، بلکه در مغزهای آسیایی مجموعه‌ای از انگیزه‌ها و آرزوها وجود دارد: گرایش به پیوند زدن دوباره خود به گذشته تاریخی، هنگامی که نوعی جهان‌بینی غربی بر سراسر جهان سایه افکند؛ تلاش برای دستیابی به تعادلی مناسب در پرورش کودکان، به گونه‌ای که مغزهایشان به‌روزی فن‌آوری جدید حاکم بر جهان گشوده باشد و در عین حال ریشه در شناسایی فرهنگ دیرینه نیاکانشان داشته باشد؛ تلاش به منظور تعریف هویت شخصی، اجتماعی و ملی به صورتی که حس عزت‌نفس آنان را در جهانی که پدرانشان ندانسته پذیرفته بودند از غربیان پست‌ترند، تقویت کند. بطور خلاصه، ارزیابی مجدد ارزشهای آسیایی در پایان قرن بیستم معرف فراگردی پیچیده در تجدید حیات و کشف دوباره است که جنبه اجتناب‌ناپذیر نوزایی هر جامعه‌ای می‌باشد.

در این مورد نیز هنوز بسیار زود است که بگوییم جوامع آسیایی خواهند توانست خودشان را با موفقیت در جهان مدرن بگنجانند و با گذشته خود ارتباط دوباره برقرار سازند. هر دوی این کارها چالشی عظیم است. مغزهای غربی یک امتیاز بزرگ بر مغزهای آسیایی دارند و آن اینست که

معتقدند جهش موفقیت آمیزشان به سوی مدرنیته، تا حدود زیادی ناشی از سازگاری نظام ارزشی شان با دنیای مدرن بوده است. در واقع بسیاری از غریبان (دانسته یا ندانسته) بر این باورند که بدون نظام ارزشی غرب هیچ جامعه‌ای نخواهد توانست وارد دنیای مدرن شود. تنها گذشت زمان نشان خواهد داد که آیا کشورهای آسیایی می‌توانند بعنوان جوامع آسیایی، و نه نسخه بدل غرب، وارد دنیای جدید شوند یا نه. از آنجا که هنوز بسیار زود است که بتوان قضاوت کرد آیا در این تلاش موفق خواهند شد، شاید درست تر باشد که بگوئیم این هم يك برهان دیگر به نفع پاسخ «شاید» به پرسشی است که در عنوان مقاله مطرح کردیم.

نتیجه

آشکار است که قرن بیست و یکم و هزاره آینده برای جوامع آسیایی پر از چالش خواهد بود. آنها در بیشتر دوران پانصد ساله گذشته به انحای گوناگون از جوامع اروپایی عقب مانده اند و اکنون سخت مایلند این عقب ماندگی را جبران کنند. هنگامی پاسخ به پرسش «آیا آسیاییها می‌توانند خوب بیندیشند» داده خواهد شد که چنین کنند. تا آن وقت، آسیاییها همواره با یادآوری این که چرا این پرسش هنوز بی‌پاسخ مانده است، لطف بزرگی به خودشان خواهند کرد. و تنها خود آنها هستند که می‌توانند به آن پاسخ دهند. هیچ کس دیگری نخواهد توانست.

ده فرمان برای کشورهای در حال توسعه

۱- تو برای ناکامیهایت در راه توسعه، تنها خودت را سرزنش خواهی کرد. سرزنش استعمار، استثمار و امپریالیسم نوبهانه‌ای است برای گریز از آزمودن خویشتن.

۲- باید اعتراف کنی که رشوه و فساد مهمترین و شاید تنها علت ناکامیها در زمینه توسعه است. کشورهای پیشرفته نیز از رشوه و فساد بری نیستند ولی با ثروت و نعمتی که اندوخته‌اند، توانایی چشم‌پوشی از رسواییهای مالی را دارند.

۳- به هیچ کالایی یارانه نخواهی پرداخت و هیچ کشاورزی را به سود شهرنشینان مجازات نخواهی

۴- باید نظارت دولت بر بازار آزاد را کنار بگذاری. باید به ملت خودت اعتماد داشته باشی. يك ملت زنده و تولیدکننده طبعاً باعث پیشرفت می‌شود.

۵- نباید بیش از این وام‌بگیری. باید از سرمایه‌گذارهای خارجی استفاده کنی که خودشان سود خواهند داد. باید فقط زیربنای اقتصادی مورد نیاز را بسازی و هیچ‌گونه طرح بی‌ثمری مانند راه‌آهنهایی را که به بیابان ختم می‌شوند مد نظر قرار ندهی. نباید هیچ وامی را که هدف اصلی از اعطای آن کمک به صنایع بیمار در کشورهای پیشرفته است بپذیری.

۶- نباید دوباره چرخ را اختراع کنی. میلیونها نفر از جاده ترقی گذشته‌اند. باید راههایی را که قبلاً هموار شده است در پیش بگیری؛ اسیر ایدئولوژیهای مرده نباش.

۷- باید آموزه‌های کارل مارکس را از ذهنت بیرون بریزی و افکار آدام اسمیت را جایگزین آن کنی. آلمانیها این گزینش را کرده‌اند و موفق شده‌اند. تو نیز باید از آنان پیروی کنی.

۸- باید در پیشرفت فروتن باشی و به جهان پیشرفته در مورد خطاهایشان درس ندهی. آنها در سالهای دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مؤدبانه این درسها را شنیده‌اند ولی در دهه ۱۹۹۰ دیگر حاضر به شنیدن آن نیستند.

۹- باید هر گونه گفت‌وگوی شمال و جنوب را که تنها سخن پردازیهای ریاکارانه و حرکات خودنمایانه را تشویق می‌کند، ترك گویی. باید به خاطر داشته باشی کشورهایی که بزرگترین کمکهای سرانه را دریافت داشته‌اند، به تماشایی ترین صورت در پیشرفت ناکام مانده‌اند. باید همه تئوریهای مربوط به توسعه را دور بریزی.

۱۰- نباید امید را از کف بدهی. مردم سراسر جهان یکسانند. آنچه را اروپا دیروز با موفقیت به دست آورده، فردا کشورهای در حال توسعه جهان به دست خواهند آورد. این کار شدنی است.

Kishore Mahbubani, **Can Asians Think?** Times Books International, Singapore 1999.

○ باید اعتراف کرد که رشوه و فساد مهم‌ترین و شاید تنها علت ناکامی کشورهای آسیایی در دستیابی به توسعه بوده است.